

مفهوم قرآنی ولایت سیاسی در علوم اسلامی

داود مهدوی زادگان*، سیدحسین سیدحسینی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۲/۳

سیاست متعالیه

- سال اول
 - شماره سوم
 - زمستان ۹۲
- مفهوم قرآنی
ولایت سیاسی در
علوم اسلامی
(۷ تا ۲۴)

چکیده

دو گروه از متألهین مسلمان به طور مبسوط درباره ولایت بحث کرده‌اند: نخست، عرفا و فلاسفه‌ای که در ساحت عرفان نظری اندیشه‌ورزی کرده‌اند؛ دوم، فقیهان و متکلمین که از موضع فقهی - کلامی به موضوع ولایت پرداخته‌اند. لیکن به نظر می‌آید التفات هر دو گروه به مفهوم قرآنی ولایت، آن گونه که انتظار می‌رود نیست. از آنجا که برداشت عرفانی و فقهی - کلامی از مفهوم قرآنی ولایت ممکن است مانعی برای فهم مفهوم سیاسی ولایت در قرآن کریم پیش آورد، در این مقاله به بررسی آن دو برداشت پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، امامت، ولایت، حکومت، غدیرخیم.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. davood@ihcs.ac.ir
** پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. hoseini@ihcs.ac.ir

مقدمه

واژه ولایت در قرآن کریم بسیار استعمال شده است. با وصف این، مفهوم قرآنی آن مهجور واقع شده است. از گذشته تا به امروز، ولایت در زبان عرفی به معنای سیاست و حکومت متبادر است. لیکن هرگاه با استعمالات قرآنی روبه‌رو می‌شویم، به یکباره برداشت متبادر عرفی را کنار گذاشته، در معنای غیرسیاسی و حکومتی برداشت می‌کنیم. قطعاً سلطه گفتمان سکولار بر چنین برداشتی مؤثر است، لیکن سابقه این برداشت دیرینه است؛ از این رو نباید فرافکنی گفتمان سکولار را تمام علت بدانیم، بلکه به نظر می‌رسد دو رویکرد دانشی عرفان نظری و رویکرد کلامی-فقهی در این امر مؤثر بوده است. اگر بپذیریم که یگانه رویکردهای تفسیری در فهم نظام واژگانی قرآن کریم نیستند، آنگاه می‌توان به افقی از فهم سیاسی قرآن کریم نزدیک شویم؛ البته با این افق معرفتی، می‌توان به بازخوانی آن دو رویکرد نیز پرداخت.

قرآن کریم و مفهوم عرفانی ولایت

اهل معرفت در عرفان نظری، گرچه در ابتدای تفسیرشان ولایت را در معنای تدبیر امور و سرپرستی اخذ کرده‌اند، لیکن در تفصیل مطلب از این معنا عدول کرده، تمام گفتارشان را در معنای قرب الی الله پیش برده‌اند. داود قیصری (متولد ۷۵۱ق) از مشهورترین شارحان فصوص الحکم ابن عربی، پیش از شروع شرح خود بر فصوص الحکم، مقدماتی را در دوازده فصل بیان کرده است. آخرین مقدمه وی با عنوان «فی النبوة و الرسالة و الولاية» است. گفته‌های وی در این فصل درباره ولایت، مبنای سخن اهل معرفت بعد از وی تا کنون بوده است. قیصری همان مطالب را مبسوط‌تر در رساله‌ای مستقل با عنوان «التوحید و النبوة و الولاية» آورده است. (آشتیانی، ۱۳۶۱)

قیصری در فصل دوازدهم مقدمه یاد شده بحث خود را با این مطلب آغاز کرده که برای حضرت حق ظاهر و باطنی است. باطن که مقام ذات است، مشتمل بر وحدت حقیقیه است. در ذات حضرت حق، کثرت راه ندارد، تمام اسماء حق در مقام باطن، وحدت دارند. ظهور اسماء الله مربوط به مقام ظاهر است. تجلی هر یک از اسماء در مقام ظاهر اتفاق می‌افتد نه در مقام باطن. پس مقام ظاهر مستلزم کثرت است. مقام کثرت یا ظهور دارای دو ساحت علمیه و خارجی است. کثرت علمیه همان حضرت اعیان ثابته است که مقام تجلی علمی اسماء الله است. کثرت خارجی که رتبه بعد از کثرت علمی قرار دارد، مقام تجلی عینی اسماء و صفات حق است.

به عقیده قیصری، نزاع و تخاصم از لوازم کثرت عینی است نه کثرت علمی، زیرا عالم اعیان خارجی، عالم ظلمت و احتجاب است. کثرت علمیه که حضرت اعیان ثابته است، عالم نورانی است و اگر هم حجابی باشد حجاب‌های نورانی است و حجاب نورانی مستلزم نزاع و تخاصم نیست؛ اما در کثرت عینی، حجاب‌های ظلمانی وجود دارد و نزاع و تخاصم از حجاب ظلمانی برمی‌آید؛ از این رو ظهور اسماء و صفات حق در کثرت عینی ملازم با نزاع و خصومت است. پس در کثرت عینی، ظهور اسم عدل ضروری است تا میان اعیان خارجی به عدالت حکم شود و نظام دنیا و آخرت حفظ گردد. در واقع، عدالت الهی در اعیان خارجی مظهر ربوبیت حضرت حق است. تمام موجودات در کثرت عینی به واسطه ربوبیت خداوند به کمال ظاهری و باطنی‌شان می‌رسند. قیصری مظهر حکم عدل را نبی حقیقی خوانده است. نبی حقیقی همان وجود مقدسی است که به عدالت ربوبیت می‌کند. نبی حقیقی همان حقیقت محمدیه (ص) است. نبی کسی است که از سوی حضرت حق برای خلق مبعوث می‌شود تا هادی و مرشد خلق به سوی کمالشان و هر آنچه که در حضرت علمیه برای خلق مقدر شده، نایل گردند. بنابراین نبوت مخصوص به مقام ظاهر یا کثرت عینی است. البته میان انبیا امتیاز رئیسی وجود دارد، زیرا برخی از آنان صاحب کتاب و شریعت هستند و پیامبران اولی‌العزم خوانده می‌شوند و برخی دیگر مانند انبیای بنی‌اسرائیل چنین نیستند. (قیصری، ۱۳۸۶: ج ۱: ۱۶۵)

قیصری از مخصوص بودن نبی برای مقام کثرت نتیجه گرفته که نبوت ظاهر است و هر ظاهری، باطنی دارد. پس تمام تأییدات، قوه و قدرت و تصرف و علوم نبی از باطن گرفته می‌شود و آن باطن، مقام ولایت است. پس ولایت باطن نبوت است. باطن ولایت است که به نبی، تأییدات و قدرت و تصرف و دانش‌های الهی را اعطا می‌کند. ولایت چشمه جوشان نبوت است؛ آن‌گاه قیصری ولایت را به معنای قرب و حبیب معنا کرده است. (قیصری، ۱۳۸۶: ج ۱: ۱۶۷)

محمدرضا قمشه‌ای در شرح رساله «التوحید و النبوة و الولاية» بر همان سخن قیصری تأکید کرده، «ولاية» را مأخوذ از ولیّ و به معنای قرب دانسته است. ایشان نیز همانند قیصری، ولایت را بر دو قسم عام و خاص تقسیم کرده است. ولایت عامه شامل جمیع مؤمنین است و آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (بقره، آیه ۲۵۷) ناظر بر ولایت عامه دانسته است؛ اما ولایت خاصه از آن ارباب قلوب و کاملین است و آنان کسانی هستند که فانی در ذات حضرت حق شده‌اند. به عقیده ایشان، آیه شریفه «إِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَآخِوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس، آیه ۶۲) اشاره به ولایت خاصه دارد. (قیصری، ۱۳۸۶: ج ۱: ۶۲)

سید جلال‌الدین آشتیانی در تعلیقه بر سخن قیصری ابتدا بیان کرده که «ولایت به فتح واو به معنای نصرت است و به کسر آن به معنای امارت و ربوبیت و محبت نیز آمده است». (همان: ۱۵۳) گفته ایشان از جهت توجه به معنای امارت و ربوبیت ولایت، نسبت به گفته‌های اهل معرفت یاد شده، تازگی دارد. البته در کلام ایشان ابهامی در کاربرد کلمه «نیز» وجود دارد. اگر مراد از «نیز» معنای محبت باشد، در این صورت، ولایت به زعم ایشان دارای سه معناست، ولیکن استعمال ولایت در معنای اول و دوم رایج‌تر است. ممکن است مراد از «نیز» اعم از محبت و امارت باشد، در این صورت، لازم می‌آید ولایت را به معنای نصرت بگیریم، اگرچه در پاره‌ای استعمالات در معنای امارت و محبت نیز به کار رفته است. قطع نظر از این ابهام، ایشان در ابتدای تحقیق‌شان درباره ولایت، به معنای ربوبی و حکومتی ولایت کلیه الهیه اشاره کرده است. به عقیده ایشان، ولایت از صفات الهی است و در مظاهر خلقیه ابدی و زوال‌ناپذیر است؛ از این رو ولایت با نبوت تشریحی تفاوت پیدا می‌کند، زیرا نبوت تشریحی پایان‌پذیر است. پس گرچه نبوت رسول خدا (ص) پایان‌پذیر است، ولی ولایت ایشان الی یوم القیامه پابرجاست. (آشتیانی، ۱۳۸۱: ۱۵۶)

آشتیانی در ادامه، سراغ ولایت به فتح واو رفته و همچون قیصری و استادشان آیت‌الله محمدرضا قمشه‌ای، به معنای قرب گرفته است. ظاهراً ایشان تفاوتی میان نصرت و قرب نگذاشته است، چرا که در ابتدا ولایت به فتح واو را به معنای نصرت، گرفته بود:

ولایت (به فتح) به معنای قرب به ولایت عامه و خاصه منقسم می‌شود و ولایت خاصه نیز به ولایت مطلقه و ولایت مقیده منقسم می‌گردد. در این تقسیمات باید توجه نمود تا در فهم کلام ارباب تحقیق در اینجا دچار اشتباه نشد، کما اشتبه الامر علی کثیر من أرباب المعرفة. (همان: ۱۵۷)

حکیم متأله، محمدحسین فاضل تونی در تعلیقه‌اش بر شرح فصوص‌الحکم قیصری نیز ولایت را به معنای قرب و سیر و سلوک گرفته است. فاضل تونی بر مبنای اسفار اربعه، ولایت عام را به معنای سفر اول از اسفار اربعه اخذ کرده است که نهایت آن فانی شدن بنده در ذات و صفات حق است بدون آنکه جهت امکانی بنده زایل شود. اما ولایت خاصه، همان فنای در حضرت حق سبحانه همراه با از بین رفتن جهت مکانی است. بنابراین ایشان نیز موافق با داود قیصری، ولایت را به معنای قرب گرفته است:

بدان که مراد به ولایت عامه این است که بنده در نهایت سفر اول از اسفار اربعه در ذات و صفات حق فانی شود، ولی جهت امکان در او باقی بماند. خاتم ولایت به این معنا حضرت عیسی است که مظهر عقل اول است، و باقی انبیا از مقام روحانیت وی فیض می‌گیرند. مراد به ولایت خاصه محمدیه این است که

بعد از فنای فی الله، در بنده جهت امکانی باقی نماند، بلکه از هر قیدی حتی از قید امکان برهد و صاحب مقام «أو ادنی» که مرتبه واحدیت است بشود، و هر یک از انبیا و اولیا مظهر این ولایت است. خاتم ولایت خاصه محمدیه به حسب مرتبه امیرالمؤمنین علی(ع) و به حسب زمان حضرت مهدی موعود(عج) می‌باشند. (فاضل تونی، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

علامه طباطبایی نیز در «رسالة الولاية» همانند سایر اهل معرفت، ولایت را به معنای سیر و سلوک و راه قرب الی الله، اخذ کرده است. فصل سوم رسالة الولاية در مقام اثبات این مطلب است که کمال انسان علاوه بر اعطایی بودن - آن گونه که برای انبیا و اولیای الهی است - اکتسابی هم هست. انسان می‌تواند قرب به حضرت حق سبحانه را اکتساب نماید. فصل چهارم رسالة الولاية اثبات آن است که نزدیک‌ترین راه انسان برای کمال و قرب الی الله همان معرفت نفس است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۲)

کلام یاد شده بزرگان از اهل معرفت درباره ولایت، آشکار است که آنان در ابتدا، ولایت را در معنای ربوبیت و سرپرستی لحاظ کرده، در ادامه از این معنا عدول نموده و ولایت را در معنای قرب اخذ کرده‌اند. معنای قربی ولایت نزد اهل معرفت عبارت است از: سیر و سلوک معنوی سالک الی الله تا آنجا که فردیت سالک در حضرت حق فانی شده هیچ نام و نشانی از آن باقی نماند. به عبارت دیگر، معنای قربی ولایت، همان سیر اسفار اربعه است.

موضع بحث در این است که ولایت در کلام اهل معرفت از یک‌جا به بعد در غیر معنای سرپرستی و تدبیر امور به کار رفته است و آن هنگامی است که ولایت در معنای قرب اخذ شده است. اصطلاح شدن ولایت در معنای قرب و سیر و سلوک دو محذوریت مهم پیش می‌آورد که مورد غفلت اهل معرفت قرار گرفته است:

محذور اول آنکه چنین اصطلاحی نمی‌تواند وصف خداوند سبحان باشد. هیچ استبعادی ندارد که این معنا از ولایت را از حضرت حق نفی کرد؛ یعنی می‌توان گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِوَكِيلٍ بِهَذَا الاصطلاح»، زیرا ولایت به معنای قرب و سیر و سلوک، جهت خلقی است نه جهت حقی و حضرت حق موصوف به جهت خلقی نمی‌شود. اطلاق معنای اصطلاحی ولایت بر حقیقت محمدیه و اوصیای طاهرین ایشان(ع) نیز جایز نیست، زیرا ولایت به معنای قرب و سیر و سلوک، ظهور در اکتسابی بودن دارد. حال آنکه ولایت ایشان، طبق فرمایش اهل معرفت، اعطایی است نه اکتسابی. حضرت ختمی مرتب(ص) واصل و فانی در حضرت حق است. فرموده آن حضرت: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۶: ۴۰۲) اشاره به عطایی بودن مقام ولایت برای ایشان دارد.

محدور دوم آنکه اساساً ولایت به معنای قرب و سیر و سلوک در قرآن کریم به کار نرفته است، گرچه لغت‌شناسان معنای قرب را برای واژه ولایت ذکر کرده‌اند. کلمه قرب به همراه مشتقات مختلف آن در قرآن کریم جزء واژگان پر استعمال است. هیچ تنگنای واژگانی یا مفهومی برای کاربرد کلمه قرب در قرآن کریم وجود ندارد تا لازم شود کلمه ولایت برای معنای قرب استعاره شود. اگر مقصود آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، (بقره، آیه ۲۵۷) بیان قریب بودن الله به بنده است، چرا از واژه قرب استفاده نشده است؛ در حالی که چنین استعمالی در قرآن کریم آمده است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». (بقره، آیه ۱۸۶) این آیه شریفه در بیان قریب بودن حضرت حق به بنده‌اش نسبت به آیه شریفه قبلی، خیلی لطیف‌تر و رساتر است. در آیه شریفه اخیر به بندگان امید داده می‌شود که در خواندن خدا هیچ‌گونه ناامیدی به دل راه ندهید، او در نزدیکی بندگانش است و به دعای آنها پاسخ می‌دهد؛ اما آیه شریفه قبلی، از جهت خلقی، در بردارنده امیدواری به بندگان نیست، بلکه از جهت حقی این امید را به مؤمنان داده است که آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند. مضافاً اینکه ترجمه ولایت به قریب بودن حضرت حق در آیه شریفه قبلی نیز محدود فلسفی - کلامی دارد، زیرا ایهام آن است که چون خداوند سبحان قریب است مؤمنان را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند. پس چنین اخراجی در حالت بعید بودن خداوند ممکن نیست، بلکه قریب بودن خداوند سبحان، هیچ اختصاصی به مؤمنان ندارد و شامل کفار و منافقین نیز می‌شود. به عبارت دیگر، ممکن نیست خداوند از مخلوقاتش بعید و دور باشد.

مطلب بالا به معنای انکار توجه قرآن کریم به موضوع سیر و سلوک ایمانی یا به تعبیر اهل معرفت، تجربه اسفار اربعه، نیست. قرآن کریم کتاب سیر و سلوک و هدایت انسان به سوی حضرت حق است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». (ابراهیم، آیه ۱) اصلی‌ترین واژه قرآنی که پیرامون خود نظام واژگانی عظیمی پدید آورده و حامل مفهوم سیر و سلوک ایمانی است (ر.ک: ایزوتسو، ۱۳۸۸: فصل اول و دوم) واژه تقواست، بلکه قرآن کریم برای هدایت اهل تقوا نازل شده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». (بقره، آیه ۲) گستردگی ذکر تقوا و مسائل آن در قرآن کریم بسیار چشم‌گیر است، به طوری که می‌توان گفت یکی از موضوعات پایه‌ای قرآن کریم مقوله تقوا و پرهیزگاری است. با وصف این، مفهوم تقوا در متون عرفان نظری، آن‌قدر که مقوله ولایت محوریت پیدا کرده، جا باز نکرده است.

تاویل واژه قرآنی ولایت از معنای ربوبیت و تدبیر امور به معنای قرب و سیر و سلوک و نیز کم التفاتی به واژه قرآنی تقوا در معنای قرب و سیر و سلوک، در متون عرفانی،

خیلی تأمل برانگیز است و باید در مجالی دیگر به تحقیق درباره این دو مسئله مهم پرداخت. بررسی پیامدهای سیاسی و اجتماعی این دو مسئله نیز مهم است، بی آنکه در مقام مخدوش کردن اخلاص بزرگان اهل معرفت باشیم. ذکر این نکته مهم است که حکومت‌ها و سلاطین جور از چنین عرفانی که مفهوم قرآنی ولایت را تأویل به معنایی برده است که نگران کننده نیست، قطعاً مخالفتی ندارند. مفهوم قرآنی ولایت (ربوبیت و تدبیر امور)، سالک الی الله را از متن جامعه و سیاست عبور می‌دهد و هرگز نخواهد گذاشت نسبت به امر سیاسی بی تفاوت باشد؛ اما مفهوم عرفانی ولایت (قرب و سیر و سلوک) چنین التزامی در آن نیست که سالک را از متن جامعه و سیاست عبور دهد. بی گمان آن بزرگی که در تاریخ معاصر ما را با این حقیقت روبه‌رو کرد، همانا امام خمینی (ره) است. ایشان عرفانی را بر مردم مسلمان عرضه داشت که ولایت در همان مفهوم قرآنی به کار رفته است. به همین دلیل جامعه ایرانی با تجربه چنین عرفانی از متن سیاست و نظام سلطه جهانی عبور کرد و انقلاب اسلامی را به راه انداخت و به حکومت دینی عینیت بخشید:

اسلام همیشه مبتلا بوده به این یک طرف دیدن‌ها، همیشه مبتلا بوده... یک مدت زیادی گرفتار عرفا ما بودیم، اسلام گرفتار عرفا. آنها خدمت‌شان خوب بود؛ اما گرفتاری برای این بود که همه چیز برگرداندند به آن طرف، هر آیه‌ای دستشان می‌آمد می‌رفت آن طرف، مثل تفسیر ملا عبدالرزاق، خوب بسیار مرد دانشمندی، بسیار مرد بافضیلتی، اما همه قرآن را برگردانده به آن طرف، کآته قرآن با این کارها کار ندارد. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۸، ۵۲۹)

قرآن کریم و مفهوم فقهی کلامی ولایت

ذکر توأمان اندیشه فقهی و کلامی در باب مفهوم ولایت از آن رو است که تعاملات میان آن دو، نسبت به سایر حوزه‌های فکری اسلام، بیشتر است. فقیهان عمدتاً مبانی و اصول موضوعه مباحث فقهی را از دانش کلام اخذ می‌کنند. بازتاب مباحث کلامی در دانش فقه جدی‌تر از دانش‌های دیگر است. به همین دلیل، فقیهان متکلم و متکلمان فقیه در میان عالمان مسلمان، خیلی شایع‌تر است؛ اما به هر حال، مفهوم فقهی - کلامی امامت و ولایت از اصطلاح قرآنی جدا نیست. تعریف فقها و متکلمین از ولایت به مفهوم قرآنی ولایت نزدیک است. غالباً امامت و ولایت به معنای ریاست عامه بر دین و دنیا اخذ کرده‌اند؛ چنان‌که علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) گفته است: «الإمامة ریاسة عامّة فی امور الدنیا و الدین لشخص من الأشخاص نیابة عن النبی». (علامه حلی، ۱۳۶۵: ۳۹) مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ق) نیز در تعریف امام گفته است: «بدان که امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب

خدای تعالی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر». (مقدس اردبیلی، ۱۳۸۷: ۵۷) فاضل مقداد (م ۱۲۶ق) نیز در تعریف امامت گفته است: «فهی ریاسة عامة فی الدین و الدنیا لشخص انسانی خلافة عن النبی». وی این تعریف را اجماعی دانسته و نظر مخالفی که قابل حکایت باشد، نیافته است. (فاضل مقداد، ۱۳۸۷: ۳۲۱) ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی، (م ۱۰۷۲ق) صاحب گوهر مراد تعجب کرده که در تعریف امام میان شیعه و سنی اختلافی نیست:

پس مراد از امامت نیست مگر ریاست عامة مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر، و از عجائب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما. (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲: ۴۶۱)

عدم اختلاف در مفهوم امامت موجب عدم کاوش در مفهوم و مضمون قرآنی آن شده است. متون کلامی به ندرت وارد بررسی‌های معناشناختی امامت در قرآن کریم شده است. عمده اختلاف نظرها معطوف به تعیین مصداق امامت (امام کیست) است. البته در این بخش از مباحث، علمای امامیه به شکل گسترده‌ای به کتاب و سنت رجوع کرده، آیات و روایات زیادی در اثبات ولایت ائمه اطهار(ع) ذکر کرده‌اند. در مقابل متکلمین اهل سنت تلاش کرده‌اند مستندات قرآنی و روایی امامیه را توجیه یا انکار نمایند. تعجب ملا عبدالرزاق لاهیجی از همین جهت است که اختلاف در تعیین مصداق امام به دلیل درنگ نکردن در مفهوم امامت است. اگر متکلمین اهل سنت در مفهوم امامت تأمل بیشتری کنند معلوم می‌گردد که جمیع اشخاصی را که آنان امام می‌خوانند فاقد شرایط امامت و ولایت هستند. (همان: ۴۶۲)

با وصف این، در دوره متأخر، توجه به مفهوم قرآنی ولایت در اندیشه فقهی - کلامی بیش از پیش به چشم می‌خورد. تفکیک مفهوم ولایت به تکوینی و تشریحی در این التفات مؤثر بوده است. بحث از ولایت تکوینی و ولایت تشریحی در میان علمای معاصر شایع‌تر از گذشته است. البته به نظر می‌آید سهم فقیهان در طرح بحث بیش از متکلمین باشد؛ برخی از آنان به صراحت تأکید می‌کنند که مقصودشان از بحث ولایت، مفهوم دوستی نیست؛ چنان‌که آیت‌الله سبحانی می‌نویسد:

هدف از این بحث در اینجا تشریح «ولایت» به معنای «دوستی» نیست. آنچه هدف بحث است مناصب و مقاماتی است که خداوند به پیامبر گرامی و فرزندان پاک او از نظر تشریحی و تکوینی عطا فرموده است... ولایت تشریحی مقام و منصب قراردادی است که به خاطر اداره شئون اجتماعی به گروه برگزیده‌ای از جانب خداوند داده می‌شود، مانند مقام نبوت و مقام زعامت.

(سبحانی، ۱۳۸۲: ۱۶)

آیت الله صافی نیز ولایت تشریحی را به همین مضمون معنا کرده‌اند. (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۵: ۱۱۳)

سیاست متعالیه

- سال اول
 - شماره سوم
 - زمستان ۹۲
- مفهوم قرآنی
ولایت سیاسی در
علوم اسلامی
(۷ تا ۲۴)

آیت الله معرفت با استناد به آیات قرآن کریم، ولایت را بر سه قسم تشریحی، تشریح و تکوینی دانسته است. به عقیده ایشان «ولایت تشریحی به معنای زعامت سیاسی - دینی امام معصوم است؛ به این معنا که مسلمانان علاوه بر امور دینی باید در امور سیاسی نیز پیرو امامان معصوم (ع) باشند». آیه شریفه «الْبَيْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب، آیه ۶) دلالت صریح بر زعامت سیاسی - دینی پیامبر (ص) دارد. (معرفت، ۱۳۹۰: ۱۷) آیت الله مصباح یزدی با تفصیل بیشتر به فهم آیات قرآنی ولایت توجه کرده است. ایشان اصطلاح قرآنی ولایت را ذیل عنوان «ربوبیت تشریحی» چنین معنا کرده است:

«رب» کسی است که اختیار کامل مربوب خود را دارد و می‌تواند هرگونه که بخواهد در آن تصرف کند. این تصرف‌ها گاهی تکوینی است، یعنی رب هرگونه که می‌خواهد مربوب را می‌سازد و می‌پردازد و رشد و نمو می‌دهد، و گاهی تشریحی، که برای آن قانون وضع می‌کند و احکام و مقرراتی صادر می‌نماید. (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱۲۴۰)

آیت الله جوادی آملی از جمله مفسران بزرگی است که به مفهوم ولایت در قرآن کریم توجه کرده است. به عقیده ایشان، دسته‌ای از آیات قرآن کریم متضمن هر دو معنای ولایت تکوینی و ولایت تشریحی است. آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، آیه ۲۵۷) جامع ولایت تکوینی و تشریحی است، یعنی خداوند ولی مؤمنان است در تکوین و تشریح؛ اما دسته‌ای دیگر از آیات، بیانگر ولایت تشریحی است. آیه شریفه «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم، آیه ۱) جز دسته دوم است. ولایت تشریحی یعنی خداوند با وضع قوانین نورانی انسان‌ها را از ظلمت به نور هدایت می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۹۲)

ذکر رویکرد فقهی - کلامی پیرامون موضوع ولایت سیاسی را به همین اندازه بسنده می‌کنیم. از این گزارش معلوم گردید فقیهان و متکلمین امامیه معنای ولایت را به همان مفهوم قرآنی (ربوبیت، سرپرستی و تدبیر امور) اخذ کرده‌اند. ولایت در این رویکرد، جعل اصطلاح - آن گونه که در عرفان نظری اتفاق افتاده - نشده است. ولایت به همان مفهوم قرآنی مراد است. بنابراین اندیشه فقهی - کلامی، التفات لازم به اصطلاح قرآنی ولایت دارد؛ لیکن به نظر می‌رسد چنین التفاتی کافی نباشد. ادبیات بحث از ولایت تشریحی در مقایسه با ادبیات ولایت تکوینی، خیلی ناچیز است. اغلب این متون درباره ولایت تکوینی بحث کرده و تحقیق درباره گستره ولایت تشریحی را به وضوح آن حواله داده‌اند. این امر

موجب روشن نشدن قلمرو بحث ولایت تکوینی و تشریحی شده است. برخی محققانی بر این نکته تأکید کرده‌اند که مقصود از بحث ولایت در قرآن «تبیین رهنمودهای قرآن کریم برای «ولی الله» شدن انسان است؛ از همه مباحث مربوط به ولایت، خصوصاً مباحث فقهی و اجتماعی آن بحث نمی‌کند»؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۵) حال آنکه مباحث فقهی و اجتماعی ولایت، بسیار پیش کشیده شده است.

دیدگاه استاد مطهری

هنوز سایه ادبیات اهل معرفت بر رویکرد فقهی - کلامی سنگینی می‌کند. سیطره ادبیات عرفانی باعث ناچیز شمردن ولایت تشریحی یا تفسیر ولایت در معنای قرب شده است. نمونه‌ای از این سیطره را می‌توان در پاره‌ای از گفته‌های استاد شهید مرتضی مطهری یافت. ایشان در یک‌جا، ولاء و ولایت را در چهار معنا تفسیر کرده است: ۱. ولاء محبت یا قرابت؛ ۲. ولاء امامت که عبارت از مرجعیت دینی است؛ ۳. ولاء زعامت سیاسی و اجتماعی؛ ۴. ولاء تصرف یا ولاء معنوی. به عقیده ایشان ولایت به معنای چهارم غیر از امامت است. امامت نزد شیعه شامل هر سه قسم اول ولایت (قرابت، مرجعیت، دینی و مرجعیت و زعامت سیاسی) می‌شود؛ اما ولایت معنوی غیر امامت است. (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۳: ۲۸۵) استاد مطهری به صراحت بیان کرده است که ولایت در معنای چهارم از مسائل عرفانی است و مهم‌ترین بحث آن هم مسئله «قرب» و «تقرب الی الله» است:

شک ندارد که مسئله «ولایت» به معنای چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی‌شود که چون یک مسئله عرفانی است پس باید مردود قلمداد شود. این مسئله یک مسئله عرفانی است که از دید تشیع یک مسئله اسلامی نیز هست. تشیع یک مذهب است و عرفان یک مسلک. این مذهب و آن مسلک (قطع نظر از خرافاتی که به آن بسته‌اند) در این نقطه با یکدیگر تلاقی کرده‌اند. (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۳: ۲۸۹)

استاد مطهری در گفتاری دیگر پیرامون امامت، مطالب بالا را با تفصیل بیشتری بیان کرده است. وی امامت را به سه معنا یا مرتبه تعریف می‌کند: ۱. امامت به معنای رهبری اجتماع؛ ۲. امامت به معنای مرجعیت دینی؛ ۳. امامت به معنای ولایت، مقصود وی از ولایت، «انسان کامل» است. اوج مفهوم امامت در همین معنای سوم است و وجه مشترک میان تشیع و تصوف در امامت به معنای ولایت است. (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴: ۸۴۸) پس ولایت در معنای سوم عبارت از سیر الی‌الحق و انسان کامل شدن است. به عقیده ایشان مسئله اساسی امامت نزد تشیع، مسئله حکومت دنیوی نیست. تعریف امامت در معنای حکومت:

کوچک شمردن است و این اشتباه بزرگی است که از قدیم تا به امروز تکرار شده است؛ در حالی که مسئله امامت نزد شیعه، چیز دیگری است. (همان: ۸۵۸) از آنجا که اختلاف میان شیعه و سنی در موضوع امامت، بنیادی است، نمی‌توان امامت و ولایت را به معنای حکومت اخذ کرد، زیرا اهل سنت، امامت به معنای حکومت را پذیرفته است. لاجرم اختلاف شیعه و سنی در شرایط امام است. شیعه بر دو شرط عصمت و تنصیبی بودن امام تأکید می‌ورزد، ولی اهل سنت این دو شرط را قبول ندارد. اگر مسئله امامت در این حد باشد نباید امامت را جزء اصول دین تلقی کرد، بلکه جایگاه آن در فروع دین است، (همان: ۸۴۵) بلکه اساساً اگر امامت به معنای حکومت باشد لزومی ندارد که وحی در آن دخالت کند:

اگر ما مسئله امامت را به همین سادگی طرح کنیم - که مسئله حکومت دنیای می‌شود - غیر از اینکه بگوییم این مسئله غیر از آن امامت محل بحث است، جواب دیگری نداریم، چون - همان‌طور که عرض کردم - اگر مسئله به این شکل باشد، اصلاً لزومی ندارد که وحی دخالت کرده باشد. وحی حداکثر همین قدر دخالت می‌کند که ای پیامبر، تو وظیفه داری کسی را که صلاح می‌دانی تعیین کنی و او هم برای بعد از خودش هر کس را صلاح می‌داند انتخاب کند و همین‌طور تا دامنه قیامت. اگر امامت را به این شکل ساده و در سطح حکومت طرح کنیم و بگوییم امامت یعنی حکومت، آن وقت می‌بینیم جاذبه آنچه که اهل تسنن می‌گویند بیشتر از جاذبه آن چیزی است که شیعه می‌گوید. چون آنها می‌گویند یک حاکم حق ندارد حاکم بعدی را خودش تعیین کند، بلکه امت باید تعیین کند. (مطهری، ۱۳۸۶: ج ۴: ۸۵۷)

استاد مطهری با چنین رویکردی به مقوله حکومت، در تعیین حاکم، اکتفا به افضل نسبی را پسندیده است؛ یعنی هیچ ضرورتی ندارد که در پی تعیین افضل واقعی باشیم؛ ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد بگوییم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه مسئله به شکل خیلی ساده‌ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوییم حالا فقط حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کس که می‌خواهد حاکم باشد حتماً باید از همه افضل باشد یا نه. ممکن است کسی که حاکم می‌شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی، یعنی از نظر سیاست‌مداری و اداره امور آلیق از دیگران باشد ولو اینکه از جنبه‌های دیگر خیلی پست‌تر است، مدیر و سیاست‌مدار خوبی باشد و خائن نباشد، آیا معصوم هم باشد یا نه، چه

لزومی دارد؟ نماز شب خوان هم باشد یا نه، چه لزومی دارد؟! مسائل فقهی را هم بدانند یا نه، چه لزومی دارد که بدانند؟! در این مسائل رجوع می کند به دیگران. یک افضلیت نسبی کافی است. این، تابع این است که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت، و کوچک گرفتیم. و این، اشتباه بسیار بزرگی است که احیاناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب می شوند. (همان: ج ۴: ۸۵۷)

استاد مطهری در تمام مباحث امامت به تفصیل هم به آیات و هم به روایات رجوع کرده است؛ و لکن تمام این ارجاعات قرآنی و روایی در این باره نیست که امامت به معنای حکومت است یا آنکه به معنای ولایت معنوی یا انسان کامل، بلکه در یک جا با ارجاع به آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، آیه ۵۵) این طور گفته است که «معنای اصلی ولی سرپرست است؛ ولایت یعنی تسلط و سرپرستی؛ سرپرست شما فقط و فقط خداست و پیغمبر خدا و مؤمنین که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». (همان: ج ۴: ۸۵۲) باقی ارجاعات قرآنی ایشان مربوط به شأن نزول آیات ولایت - اثبات ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) - است.

سخنان استاد مطهری از جهات مختلف تأمل برانگیز است^۱. چنان که خود ایشان هم اذعان کرده تأثیر برداشت اهل معرفت از موضوع ولایت، در این سخنان مشهود است. همان طور که گفته شد ایراد ما بر عرفان نظری این نیست که چرا در معنای ولایت تصرف کرده و به معنای انسان کامل و قرب الی الله استعمال کرده اند، بلکه ایراد آن است که مفهوم عرفانی ولایت منطبق با مفهوم قرآنی نیست. همان طور که استاد مطهری اذعان کرده است، معنای اصلی «ولی» در قرآن کریم همان حکومت و سرپرستی است. مقصود استاد مطهری از اینکه نباید امامت و ولایت را به معنای حکومت گرفت والا موجب ساده سازی و کوچک کردن امامت می شود روشن نیست. ممکن است مقصود ایشان رفع اختلاف تاریخی میان تشیع و تسنن باشد؛ اما چنین قصدی، حل مسئله نیست، بلکه پاک کردن صورت مسئله است. این اقدام، دقیقاً پاسخ عرفان نظری است. اهل معرفت برای رفع اختلاف، ولایت را به معنای انسان کامل تفسیر کرده اند؛ از این رو با بسط و تسلط چنین تفسیری در محافل علمی مسلمانان، عالم سنی و شیعی زیر سقف عرفان نظری با هم کنار

۱. نکته شایان ذکر اینکه ایرادات نگارنده بر نظر استاد شهید مطهری، هرگز به معنای خدشه بر جایگاه رفیع ایشان در پیشگاه خداوند سبحان نیست. سهم ایشان در بیداری اسلامی و وقوع انقلاب اسلامی، بی بدیل است و همین امر ایشان را جاودانه کرده است. به درستی که ایشان حق بزرگی بر امت اسلامی و نسل های فرهیخته بعد از خود دارد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

آمدند. اما مقصود ما این نیست که آن سقف و این آرامش را بر هم زنیم، بلکه سخن در آن است که با تفسیر جدید از ولایت، نمی‌توان واقعیت‌ها را تغییر داد. چنین تفسیری در نهایت می‌تواند اذهان را به معانی دیگری معطوف کند، یعنی صورت مسئله را پاک کرده مسئله دیگری را جایگزین کند و مثلاً بگوید مسئله امامت انسان کامل است نه حکومت؛ اما هرگز - با این تفسیر - واقعیت تغییر نمی‌کند، مگر اینکه تفسیر عرفانی ولایت مدعی این باشد که واقعیت خلاف این چیزی است که تاکنون گفته شده است و بزرگان دین از قدیم در بیان حقیقت اختلاف اشتباه کرده‌اند. در این صورت، احتمال دوم از کلام استاد مطهری پیش می‌آید.

احتمال دوم از کلام استاد آن است که چون اختلاف عقیدتی شیعه و سنی بنیادی است، نباید در تبیین آن، ولایت و امامت را به معنای حکومت و سرپرستی گرفت. بیان حقیقت اختلاف تاریخی در آن است که امامت به معنای ولایت معنوی و انسان کامل تفسیر شود. این احتمال، بسیار دور از واقعیت است. همان‌طور که بیان گردید ارباب عرفان نظری با چنین تفسیری از امامت و ولایت درصدد رفع اختلاف تاریخی بودند، نه عمیق‌تر کردن آن. به همین خاطر است که عالم شیعی و سنی ذیل چنین تفسیری اختلاف‌نظرهای تاریخی را فراموش کردند. این احتمال به معنای آن است که اختلاف بر سر معارف عالیه (انسان کامل، قرب الی الله) بوده است. درد جانکاه حضرت وصی(ع) در آن بود که با ایشان روی معارف عالیه نزاع نمی‌کردند. اساساً کمتر کسی بود که در این باره با ایشان وارد گفت‌وگو شدند. امام علی(ع) بارها می‌فرمودند تا قبل از آنکه دیگر مرا نیابید از من سؤال کنید. همانا من به معارف آسمانی آگاه‌تر از معارف زمینی هستم: «أیها الناس سلونی قبل أن تفقدونی، فلأنا بطرق السماء أعلم بطرق الأرض». (نهج البلاغه، ۱۳۷۲: خ ۱۸۹: ۲۰۶)

پس باید پذیرفت مسئله امامت، حکومت است و چون امیرالمؤمنین(ع) قرآن ناطق است و هرگز خارج از کلام وحی سخن نمی‌گوید، مفهوم قرآنی ولایت همان حکومت و سرپرستی است.

اهتمام تمام بزرگان امامیه و از جمله استاد مطهری در ذکر آیات و روایات ولایت جز این نیست که حقانیت حضرات معصومین(ع) را در امر ولایت و اینکه ولایت و حکومت از ایشان غضب شده است، به اثبات برسانند. آنچه را که معاندین در ظاهر می‌توانند از معصومین غضب نمایند، حکومت و ولایت است، نه انسان کامل بودن ایشان. استنادات قرآنی و روایی امامیه هم برای اثبات غضبی بودن امامت و خلافت غیر معصومین است، نه اثبات انسان کامل بودن ایشان. آنچه از انسان می‌توان سلب کرد، امور اعتباری است نه امور واقعی. انسان کامل بودن هم امر واقعی است، ولی حکومت و ولایت امر اعتباری است

(البته امر اعتباری بشری قابل سلب است، نه امور اعتباری الهی، زیرا امور شرعیه توسط شارع مقدس اعتبار شده نه انسان. به همین دلیل است که می‌گوییم غصب ظاهری). اگر امامت به معنای حکومت فرض شود، لزوماً موجب سطحی‌نگری و روبنایی شدن بحث امامت نمی‌شود. اختلاف نظر وقتی سطحی خواهد بود که هر دو طرف، در تعریف حکومت توافق کنند؛ اما اگر روی ماهیت حکومت، توافقی نباشد، اختلاف هم سطحی نخواهد بود. استاد مطهری برداشت اهل تسنن از مفهوم حکومت را به خوبی اشاره کرده است. برداشت عامه از حکومت همان مفهوم عرفی است. حکومت در مفهوم عرفی، هیچ‌گونه قدسیتی ندارد و بنا نیست امام عمل مقدسی را انجام دهد. امام صرفاً جانشین پیامبر است و بس. بر این اساس، دو شرط عصمت و منصوص بودن امام، بی‌معناست، زیرا حکومت‌های عرفی منقطع از وحی است؛ اما آیا حکومت نزد تشیع به همین معناست؟ استاد مطهری پاسخ روشنی به این پرسش نداده است!

هرگز نباید حکومت را امر ساده و کوچکی پنداشت و به دنبال آن از تعریف امامت به معنای حکومت پرهیز نمود. در حیات بشری، هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از مسئله حکومت نیست. فساد دین و دنیای جوامع بشری از فساد حکومت‌ها سرچشمه می‌گیرد. حکومت در معارف قرآنی، امری ناچیز و درجه دوم شمرده نشده است. ولایت، امر ناچیزی نیست که خداوند سبحان، خود و رسولش و برخی از مؤمنان را به آن توصیف کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا». (مائده، آیه ۵۵) تمام انبیای الهی مأمور به دعوت حاکمان بوده‌اند؛ چنان‌که حضرت موسی (ع) مأمور می‌شود به سوی فرعون رود، زیرا فرعون راه طغیان‌گری و عصیان برابر امر الهی را پیش گرفته است: «أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ». (طه، آیه ۲۴)

دیدگاه امام خمینی (ره)

یکی از بیانات ارزشمند امام خمینی (ره) سخنرانی بسیار شفاف و صریح ایشان در روز عید غدیر سال ۱۳۶۵ در موضوع ولایت و حکومت است. به اعتقاد ایشان، ما از بیان و توصیف شخصیت حضرت وصی، علی (ع) عاجز هستیم و کاری جز سکوت از ما بر نمی‌آید، زیرا آن حضرت کسی است که «انسان کامل است و مظهر جمیع اسماء و صفات حق تعالی است»؛ لیکن این امر به معنای آن نیست که برابر برداشت‌های انحرافی و ناصواب از امامت و ولایت حضرت وصی، علی (ع) نیز سکوت کنیم. برداشت‌های غلطی که خصوصاً برای شیعیان، در طول تاریخ و به ویژه در سده‌های اخیر پیش آمده است. سپس امام خمینی (ره) این برداشت ناصواب در خصوص واقعه غدیر را تبیین کرده است و

دو برداشت نادرست را مورد نقد قرار داده است: نخست آنکه علی نبود که به روز غدیر خم (هیجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت) افتخار کند، بلکه بالعکس است. وجود شریف آن حضرت است که به روز غدیر ارزش و اعتبار داده است. غدیر از پی علی بود، نه علی از پی غدیر. چنین نیست که علی(ع) در روز غدیر کسب فضیلت کند و به مقام انسان کاملی رسیده باشد. او این مقام را تکویناً به دست آورده بود. امام خمینی(ره) ایراد برداشت دوم را از همین نقد برداشت اول، معلوم ساخته است. قضیه غدیر، جعل مقام معنوی و انسان کامل بودن نیست؛ پس مسئله قضیه غدیر چیست؟

برداشت ناصواب دوم این است که نباید گمان کنیم مسئله غدیر مسئله حکومت است. حال آنکه وقتی مسئله غدیر جعل مقامات معنوی برای حضرت وصی(ع) نباشد، لاجرم مسئله حکومت و ولایت خواهد بود. حکومت برای آن حضرت، هیچ ارزشی ندارد، جز آنکه به واسطه آن بتواند حق مظلومی را از ستمگر بگیرد و اقامه عدل کند. چنان که حضرت امیر به ابن عباس می‌گوید که: به قدر این کفش بی‌قیمت هم نزد من ارزش ندارد. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۱۲۱/۸-۱۱۱)

نتیجه‌گیری

بررسی دو رویکرد عرفان نظری و رویکرد کلامی- فقهی بیانگر آن است که گرچه صاحب‌نظران هر دو رویکرد به معنای سیاسی و حکومتی واژه ولایت در قرآن کریم توجه دارند، لیکن این معنا از ولایت در رویکرد اول به ولایت معنوی تأویل رفته است؛ اما رویکرد دوم با نگاه فرعی به آن توجه کرده است. حال آنکه واژه قرآنی ولایت به همان معنای ولایت سیاسی است. سیاست و حکومت جزو مفاهیم کلیدی قرآن کریم به شمار می‌آید و هرگز نباید این معنا را کوچک و درجه دوم برداشت کنیم. ممکن است و می‌توان ولایت را به معنای قرب به حضرت باری تعالی دانست، ولی باید به این نکته اساسی توجه داشت که ولایت در عالم ملک و نشئه احکام، معنای سرپرستی و حکومت را به دنبال دارد و این همان ولایت سیاسی معصومین(ع) در این عالم است. ولایت سیاسی از قرب به پروردگار ناشی می‌شود. در غیر این صورت ولایت به معنای قرب را نیز درک نکرده و یا از روی غفلت منکر شده‌ایم. در واقع پروردگار را نشناخته و هدف از ارسال رسل و انزال کتب را هم نفهمیده‌ایم. به دلیل همین برداشت نادرست، امامت و ولایت سیاسی امامان معصوم(ع) درست فهم نشده است. در همین جا تفاوت دیدگاه علمای عامه و شیعه در بعضی از حوزه‌های عرفان نظری و عملی نیز آشکار می‌شود.

۱. ابراهیم دینانی غلامحسین (۱۳۸۱ش)، *اسماء و صفات حق*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۲. ابن درید، محمدحسن (۱۳۸۶ش)، *الجمهرة فی اللغة*، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۳. ابن منظور (بی تا)، *لسان العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۴. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۵ش)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی.
۵. ارفع، سید کاظم (۱۳۶۴ش)، *آیات الولاية*، تهران، فیض، چاپ اول.
۶. آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۱ش)، *رسایل قیصری*، تهران، حکمت و فلسفه، چاپ دوم.
۷. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹ش)، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.
۸. امینی، عبدالحسین (۱۳۸۳ش)، *الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم.
۹. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۸۸ش)، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم.
۱۰. بحرانی، سید هاشم (۱۴۲۲ق)، *غایة المرام و حجة الحسام فی تعیین الامام*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، چاپ اول.
۱۱. _____ (۱۴۲۸ق)، *الهدایة القرآنیة الی الولاية الامامیه*، قم، ذوی‌القربی، چاپ اول.
۱۲. _____ (۱۴۲۹ق)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵ش)، *شمیم ولایت*، قم، اسراء، چاپ سوم.
۱۴. حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۳۸۲ش)، *تفسیر نورالتقلین*، قم، دارالتفسیر، چاپ دوم.
۱۵. دشتی، محمد و کاظم محمدی (۱۳۶۴ش)، *المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
۱۶. راغب اصفهانی (بی تا)، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالفکر.
۱۷. رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۹ش)، *امام شناسی در قرآن*، قم، مسجد جمکران، چاپ پنجم.
۱۸. روزبهان بقلی، ابی محمد (۱۴۲۹ق)، *عرایس البیان فی حقایق القرآن*، بیروت، چاپ اول.
۱۹. زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر.
۲۰. زمخشری، ابوالقاسم جارالله (۱۳۲۴ق)، *تفسیر الکشاف*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم.
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۳۸۲ش)، *ولایت تشریحی و تکوینی*، قم، مؤسسه امام صادق، چاپ اول.
۲۲. شعرانی، ابوالحسن و محمدرضا غیائی کرمانی (گردآورنده) (۱۳۸۹ش)، *لغت‌نامه قرآن کریم*، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، چاپ اول.
۲۳. شیخ صدوق، محمد بن علی (۱۳۶۱ش)، *معانی الأخبار*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۴ق)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.

۲۵. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۳۷۵ش)، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، قم، حضرت معصومه، چاپ اول.
۲۶. طباطبایی محمدحسین (۱۳۶۵ش)، میزان، قم، منشورات جامعه المدرسین، چاپ اول.
۲۷. _____ (۱۳۸۳ش)، رساله‌الولایه، ترجمه و شرح صادق حسن‌زاده، قم، مطبوعات دینی، چاپ نهم.
۲۸. _____ (۱۳۸۹ش)، بررسی‌های اسلامی، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
۲۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۱۸ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۳۰. طبری، محمدبن جریر (۱۴۲۶ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
۳۱. طریحی، فخرالدین (۱۳۶۵ش)، مجمع‌البحرین، تهران، مرتضوی چاپ دوم.
۳۲. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۲۹ق)، معجم‌الغروق اللغویه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ چهارم.
۳۳. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۵ش)، الباب الحادی عشر، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۳۴. فاضل تونی، محمد حسین (۱۳۸۶ش)، رسائل عرفانی و فلسفی، قم، مطبوعات دینی، چاپ اول.
۳۵. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۸۷ش)، اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، قم، بوستان کتاب، چاپ سوم.
۳۶. فخر رازی، محمد (۱۴۲۶ق)، التفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب (تفسیر فخر رازی)، بیروت، چاپ اول.
۳۷. فیض کاشانی، محسن (۱۴۰۲ق)، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
۳۸. قاضی بیضاوی، ناصرالدین (۱۴۳۰ق)، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
۳۹. قرآن کریم.
۴۰. قمی، عباس (۱۳۸۰ش)، سفینه البحار، تهران، دارالاسوه، چاپ سوم.
۴۱. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا (۱۳۸۷ش)، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، تهران، مؤسسه شمس الضحی، چاپ اول.
۴۲. قیصری، داود (۱۳۸۶ش)، شرح فصوص الحکم، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
۴۳. کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله (۱۴۲۳ق)، زیده التفسیر، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
۴۴. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۴۵. محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۶۲ش)، میزان الحکمه، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
۴۶. مراغی، احمد مصطفی (۱۴۲۶ق)، تفسیر المراغی، بیروت، دارالفکر.
۴۷. مرتضوی، سید محمد (۱۳۹۰ش)، آیات ولایت در قرآن، قم، آشیانه مهر، چاپ اول.
۴۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷ش)، حقوق و سیاست در قرآن، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.

۴۹. مصطفوی، حسن (۱۳۸۵ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن کریم*، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ اول.

۵۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶ش.الف)، *مجموعه آثار*، تهران، چاپ نهم.

۵۱. معرفت، محمدهادی (۱۳۹۰ش)، *پرتو ولایت*، قم، نشر موسسه فرهنگی تمهید، چاپ چهارم.

۵۲. مقدس اردبیلی، احمد (۱۳۸۷ش)، *اصول دین*، قم، بوستان کتاب، چاپ چهارم.

۵۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷ش)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و ششم.

۵۴. منہاج، ابراهیم (۱۳۸۶ش)، *خلافت و امامت در نهج البلاغه*، تهران، اسوه، چاپ دوم.

۵۵. *نهج البلاغه* (۱۳۷۱ش)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

۵۶. همدانی درودآبادی، سیدحسین (۱۳۷۹ش)، *شرح الأسماء الحسنی*، قم، بیدار، چاپ اول.

فصلنامه

علمی

پژوهشی

سیدتیغی